**نقش امام در نظام هستی**

در بدن انسان بخش ها و اجزای  مختلفی وجود دارد. هر يك از این قسمتها در انجام وظيفه ‏اى مخصوص به خود مشغول فعاليت است. چشم می بیند. گوش می شنود. بینی می بوید. زبان می چشد و ... .

هر يك از اين اعضاء وظيفه خود را در بدن انجام می دهد. اما نکته ای که باید به آن توجه کرد این است که این اعضا نیرو و امکان بودن خود را از قلب می گیرند. اگر قلب کار خون رسانی به اعضاء را به درستی انجام ندهد، کارشان مختل می شود.

 قلب، خون را به تمام اعضاء و جوارح مي رساند. حیات اعضای بدن وابسته به قلب است. اعضا نشاط و تحرک خود را از قلب می گیرند. به طوري كه اگر در يك لحظه قلب بایستد، اين اعضاء زندگی و شادابی خود را از دست مى‏ دهند. دیگر چشم نمى ‏بيند، گوش نمى‏ شنود، دست حركت ندارد، پا نيز مرده و بى ‏حسّ مى ‏شود.

بنابراين فائده قلب سرپرستى و حيات بخشی به اعضاء است. كسى نمى ‏تواند بگويد ما به قلب نياز نداريم زيرا از قلب كارى ساخته نيست، چون قلب نه مى ‏بيند، نه مى ‏شنود، و نه و نه ... ؛ ما چشم داريم و با چشم مى ‏بينيم. گوش داريم و با گوش مى‏ شنويم. زبان داريم و با آن صحبت مى‏ کنيم. دست داريم و با آن مى ‏نويسيم.

   اين سخن بى ‏جا و غلط است؛ چون چشم بدون قلب و گوش بدون قلب و زبان بدون قلب هیچ است. بينائى  چشم، و شنوائى گوش است به علّت نيروى قلب است.

بنابراین چشم و گوش با فرماندهی  قلب زنده و پاينده‏ اند. قلب دستگاه تنظيم كننده نیروها و حيات بخشنده اعضاى انسان است.

 از زاویه دیگر، مغز انسان مانند مدیر یک مجموعه عمل می کند. برای مثال چشم انسان فقط می بیند، اما تشخیص اینکه چشم چه چیزی را دیده، وظیفه ی مغز است. برای همین است کسی که مست شده، ولی چشم او سالم است در تشخیص اشیایی که می بیند دچار اشتباه می شود. زیرا مغز او درست تشخیص نمی دهد.

چشم فرد بیهوش یا دیوانه، هم همین طور است. چشم آنها دچار اشتباه نمی شود. به خاطر اینکه چشم قدرت تشخیص ندارد. این مغز انسان است که تشخیص می دهد. فرد بیهوش یا دیوانه، چیزی را تشخیص نمی دهد به خاطر اینکه مغز او توانایی تشخیص را از دست داده است. به خاطر همین است که گاهی دیده می شود فرد مستی در خیابان به کارهای غیرعادی دست می زند.

 در حيوانات نيز قلب و مغز وجود دارد. هيچ حيوانى بدون قلب و مغز نمى ‏تواند به زندگی خود ادامه دهد.

 در تکنولوژی ساخته ی دست انسان ها نیز از این موضوع استفاده شده است، با قرار دادن دستگاه هاى تنظيم كننده توانسته ‏اند حركت  موتور را تنظيم می كنند

در ماشين‏هاى بخار كه كارخانه‏ هاى بزرگ را به كار مى‏ اندازد اگر دستگاه تنظیم کننده نباشد تمام ماشينها خراب خواهند شد، چون ديگ بخار در هنگام جوشش، بخار زيادی توليد می کند. اگر این بخار تنظیم نشود، ممكن است سرعت كم شود.

به همین دلیل هميشه با یک سیستم، بخار اضافى را براى مواقع كمبود ذخيره مى‏ كنند تا هميشه بخار را به مقدار معيّن نه كم و نه زياد به تامین کند، اين دستگاه در وقتى كه بخار بسيار است زيادى آن را خود به خود در دستگاه ذخيره مى ‏فرستد و از وارد شدن آن به موتورها جلوگيرى مى‏ نمايد و در وقتى كه بخار كم‏ است از دستگاه ذخيره، بخار ذخيره شده را مى ‏گيرد و همراه با بخار فعلى به موتورها مى‏ فرستد و لذا خودبه خود هميشه موتورها آرام و منظّم حركت می کنند.

 در بین انسان ها نیز به شخصیتی نیاز هست تا مسئولیت تنظيم امور و رفع اختلافات بين مردم و سر و سامان دادن به حقوق فرد و اجتماع و رهبرى نمودن آنها به سوی هدف آفرینش را به عهده داشته باشد. در غیر این صورت جامعه از هم پاشیده می شود.

گفتگویی که بین هشام بن حکم و عمرو بن عبید اتفاق افتاده است به خوبی این موضوع را روشن می کند.

**مناظره هشام بن حكم با عمرو بن عبيد درباره لزوم وجود امام در جامعه‏**

در كتاب اصول كافى، جلد اول، ص 69، نقل شده است كه: عده ای از اصحاب نزد امام جعفر صادق(عليه السّلام) بودند. در بین آنها حمران بن اعين و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طيّار و جوانى برومند به نام «هشام بن حكم» بود.حضرت به هشام بن حكم فرمودند: اى هشام! آيا خبر مى ‏دهى به ما از آن گفتگو و مناظره ‏اى كه بين تو و «عمرو بن عبيد» واقع شد؟

هشام گفت: يابن رسول الله مقام و منزلت شما بالاتر از آنست كه من در مقابل شما سخن بگویم و مناظره خود را باز گويم، من از شما حيا مى‏ كنم و در حضور شما زبان من قادر به حركت و سخن گفتن نيست.

حضرت فرمودند: زمانی كه شما را به كارى امر نموديم بايد به جا آوريد!

هشام در اين هنگام گفت خبر گفتگوی «عمرو بن عبيد» با مردم در مسجد بصره به من رسید. از شنیدن آن ناراحت شدم و برای دیدن او به بصره رفتم. روز جمعه بود. به مسجد بصره رفتم. بسیاری از مردم در آنجا جمع شده بودند. در بین آنان عمرو بن عبيد مشغول سخنرانی بود. مردم سئوال مى‏ كردند و او جواب مى‏ داد.از مردم خواستم که راهی باز کنند تا من بتوانم خود را نزدیک عمرو بن عبيد برسانم. دو زانو به زمين نشستم. از او پرسیدم: اى مرد دانشمند! من مردى غريب هستم، آیا اجازه می دهی سوال کنم؟

گفت: بله!

گفتم: آيا چشم دارى؟

گفت: اى فرزند اين چه سئوالى است؟ تو مى ‏بينى من چشم دارم چرا سئوال مى‏ كنى؟

گفتم: مسئله من همين بود كه سئوال كردم، آيا پاسخ مى‏ دهى؟

گفت: اى فرزند سئوال كن و اگر چه اين سئوال تو احمقانه است!

گفتم: جواب مرا بده! گفت: سئوال كن! گفتم آيا چشم دارى؟گفت: بله.

 گفتم: با چشمت چه  کار مى ‏كنى؟گفت: با آن رنگها و اشخاص را مى‏ بينم.

گفتم: آيا بينى دارى؟گفت: بلى گفتم: با بينى  ‏ات چه کار مى‏ كنى؟گفت: بوها را استشمام مي كنم.

گفتم: آيا دهان دارى؟گفت: بله گفتم: با دهانت چه کار مى ‏كنى؟گفت: طعم و مزه غذاها را مى‏ چشم.

 گفتم: آيا گوش دارى؟گفت: بله!گفتم: با گوش‏ت چه کار مي كنى؟گفت: صداها را گوشم مى‏ شنوم.

گفتم: آيا مغز دارى؟گفت: بله گفتم: با آن چه کار مى ‏كنى؟گفت: با آن هر چیزی را كه از طریق گوش و چشم و دهان  بینی حس می کنم، تشخیص می دهم.

گفتم: آيا اين حواس و اعضاء بى ‏نياز از مغز نيستند؟ گفت: نه.

گفتم: چگونه به مغز نياز دارند، در حالي كه همه آنها صحيح و سالمند، عيب و نقصى در آنها نيست؟

گفت: اى فرزند! اين  اعضاء وقتی چيزى را ببينند يا بو كنند يا بچشند يا بشنوند، آن را به مغز  معرفى مى ‏كنند؛ و مغز است كه تشخيص مى‏ دهد.

هشام مى‏ گويد: به او گفتم بنابراين خداوند قلب و مغز را براى رفع اشتباه حواس انسان آفريده است؟گفت آرى.

گفتم: براى انسان مغز لازم است و گرنه اعضاء در اشتباه مى‏ مانند؟گفت: آرى.

گفتم: اى ابا مروان خداوند تبارك و تعالى اعضاء و حواس انسان را رها نکرده، براى آنان «امام» و سرپرستی قرار داده تا آنچه را كه حواس دریافت می کنند را تشخیص دهد، چگونه مردم را در سرگردانی رها کند؟! خداوند چگونه تمام انسان ها را در شك و اختلاف نگهداشته و براى آنان امامى كه رفع کننده شبهه ی آنان باشد و آنان را از سرگردانى خارج كند معيّن نفرموده است؟

هشام گفت: عمرو بن عبيد ساكت شد و چيزى نگفت.

سپس رو به من کرده و گفت: تو هشام بن حكم هستى؟گفتم: نه، گفت: آيا از همنشينان او هستى؟

گفتم: نه‏ گفت: پس از كجا آمده ‏اى و از كجا هستى؟گفتم: من از اهل كوفه هستم.گفت بنابراين يقينا خودت هشام هستى. سپس بلند شد و من را در کنار خودش نشانید. و تا آخر مجلس هیچ صحبتی نکرد.

هشام مى‏ گويد: حضرت صادق (عليه السّلام) از بيان اين طريق مناظره من بسيار خشنود شده و خنديدند. سپس گفتند: اى هشام! چه كسى به تو یاد داده اينطور مناظره کنى؟

عرض كردم: اين طريق را از وجود مبارك شما ياد گرفته ام، و در شرایط مختلف از آن استفاده می کنم.

امام فرمودند: به خدا قسم اين‌گونه مناظره کردن در صحف حضرت ابراهيم (علیه السلام) و موسى (علیه السلام) نوشته شده است. زیرا امام در حكم مغز و قلب آفرینش است، برای همین  سرور و حزن او در جوارح و اعضاء او كه يكايك مخلوقات هستند، اثر مى ‏كند

منبع: امام شناسى، آيت الله سيد محمد حسين حسينى تهرانى، ج‏1 ، مشهد، 1426 ش‏، چاپ سوم، صص6-17